

متن شعری که آخوندزاده در سوگ یوشکین سروده است، از ص ۲۷۲ تا ۲۷۶ اندیشه‌های آخوندزاده نوشته‌ی فریدون آدمیت نقل شده است. آخوندزاده این شعر را در ۲۵ سالگی بزبان فارسی سروده است و بعد آن را به یآوری دوستی به روسی ترجمه کرده است. بقول آقای آربین‌پور او "با این شعر نخستین فریاد آزادیخواهی خود را در برابر زشتکاری و خون‌آشامی سررشته داران وقت بلند کرد."

این شعر با آنکه بنا به گفته آقای زرین‌کوب، از حسن لفظ و مضمون زیادی برخوردار نیست، ولی سردبیر مجله‌ای به نام (ناظر) چاپ مسکو، آن را چون گلی زیبا یافت که بر مزار شاعر بزرگ انداخته‌اند. آخوندزاده در این شعر تلویحا "حکومت تزاری را مورد نگرش قرار داده است. البته آخوندزاده هیچگاه ادعای شاعری نکرده است و چند قطعه‌ای که از وی باقی مانده محصول طبع آزمایی‌هایی پیش نبوده‌اند، چنانکه وی بعدها هیچگاه دنباله‌ی شاعری را که در او ان فعالیت ادبی دستی به آن زده بود، نگرفت.

رحیم رئیس‌نیا

## خلفیات ما ایرانیان

کتاب "خلفیات ما ایرانیان" تألیف سید محمدعلی جمال‌زاده است. در تهران در سال ۱۳۴۵ نشر شد. دولت وقت آن را نپسندید و خلاف مصلحت مملکت تشخیص داد. جمال‌زاده مغبوب شد و گذرنامه سیاسی‌اش گرفته شد و از امور مشاوره فرهنگی که گاه‌به‌گاه به او رجوع می‌شد برکنار گذاشته شد. کتاب جمع‌آوری شد و اجازه تجدید چاپ هم طبعاً داده نشد.

جمال‌زاده در همان مواقع طی نامه‌ای دفاعیات خود را به من نوشت. طبعاً در آن احوال اختناق‌آور چاپ شدنی نبود. حالا که به برکت بروز انقلاب، آزادی بیان به دست آمده است آن دفاعیه را با حذف قسمتهای خصوصی آن درج می‌کنم. دفاع جمال‌زاده در قبال گزارشی است که در مردود بودن کتاب او به وزارت فرهنگ داده شده بود و رونوشتی از آن به دست جمال‌زاده رسیده بود. (۱.۱.)

... سرتان را بدرد نمی‌آورم ولی دلم میخواهد با شما که دوست و همقدم من هستید چند مطلبی را در میان بگذارم که لاف‌خوردان مستحضر باشید:

این کتاب مقالاتی است که در طول مدتی متجاوز از یک سال در مجله "مسائل ایران" در جواب اقتراح آن مجله که عنوان "خلقیات" داشت بتدریج در دو سال پیش بجای رسیده است و بعداً هم در "خواندنیها" نمیدانم یا تمام و یا تنها قسمتهایی از آن بجای رسیده است.

این مقالات در باره اخلاق خوب و بد ایرانیان مطالبی را از کتابها و مقالات و اشعار عموماً معروف و مشهور نقل کرده است و متأسفانه بطوری که در خود کتاب هم تذکر داده شده است چون آنچه در ذم ما گفته‌اند بر آنچه در مدح ما گفته‌اند می‌چربد (در آغاز صفحه ۶۵) لهذا انعکاس آن هم در کتاب بهمین قرار است.

مطالب همه منقول از کتابهای معروف و یا اشعار مشهور و یا مقالات و تصانیف است که در روزنامه‌های ما بجای رسیده است (مانند تصنیفهای شادروان عارف قزوینی)، کتابهای تاریخی مانند "تاریخ هردوت" و "یا" "تاریخ ایران" سرخان ملک و "یا" "تاریخ ایران" سایکس (این آخری را وزارت فرهنگ سابق ایران در جزو انتشارات خود در سال ۱۳۳۰ شمسی بجای رسانیده است) و گاهی در خود ایران چند بار بجای رسیده است و مقالات از روزنامه‌ها و محلات خودمانی از قبیل "شفق سرخ" و "اطلاعات" و "خواندنیها" و پاره‌ای از اقوال از سخنان اشخاص نامی خودمان مانند شادروان محمد قزوینی و آقای سیدحسن تقی‌زاده است.

خود من مکرر تذکر داده‌ام که تمام این اقوال بر اساس صحت و درستی نیست و تصریح نمودم که مقداری از آنها مبتنی بر غرض و بی‌خبری است (مثلاً در صفحه ۵۵، سطر ۶ چنین آمده است):

"بلاشک تمام آنچه نوشته‌اند با حقیقت مطابقت ندارد و چه‌بسا ممکن است  
براه غلط‌رفته قضاوت ناروا نموده باشند"

و باز در صفحه ۶۵ نوشته‌ام:

"اگر ما آدمهای منصف و حقیقت‌پروری باشیم و بر راستی در صدد اصلاح و تهذیب خود باشیم باید تصدیق نمائیم که مقداری از گفته‌های آنها (صاحبان اقوال و سخنانی که در کتاب آمده است) چندان بی‌اساس هم نیست و گاهی

(ولو بندرت هم باشد) از روی بی‌غرضی و حتی گاهی از روی خیرخواهی است.

حتی (در صفحات ۳۱ و ۳۲) به "عده‌ای از جوانان بیگانه" بی‌کار و بی‌عار و ننگی که طبیعت ماحراجو دارند و باسم روزنامه‌نویس و خبرنگاریک دستگاه عکاسی حمایل ساخته یا یک ماشین تحریر سفری ما را بقدم فضولی لزوم خود مشرف میسازند در حالی که عموماً از مملکت ما حزن‌نامی نشنیده‌اند و در باره تاریخ و سنن و عادات و رسوم ما و اوضاع و احوال مملکت ما جز اطلاعات معمولی بسیار ناچیز سرمایه‌د دیگری ندارند " سخت نازیده‌ام که پس از مراجعت بمملکت خود کتاب در باره ایران مینویسند و کتابفروشیها هم چاپ میکنند. همین کتابها سند و مأخذ برای مخبرین و نویسندگان و مورخین دیگر میگردد.

حتی گاهی من باب احتیاط پس از نقل مطالب در حاشیه نوشته‌ام که این مطالب مربوط است بزمانهای گذشته (مثلاً در صفحه ۶۰ و ۶۱).

اقوالی که در "خلقیات" نقل شده است بر سه نوع است:

۱ - اقوالی که حاکی بر دم و مدحی نیست و جنبه حکایت و اظهار نظر دارد و رویهمرفته بیطرفانه است و از آن جمله است مثلاً عباراتی از زبان رابرت واتسون (در صفحات ۹۶ و ۹۷ از "خلقیات")

"از طرز سخنان ایرانیان در کشورهای دیگر راجع بوطنشان شنونده گمان میکند که ایران دلپذیرترین منطقه سرتاسر جهان است و هوای آن و آب آن و میوه‌های آن و خانه‌ها و منازل و باغهای آن و اسبهای آن و شکارگاههای آن و مناظر آن و زنان آن همه موضوع مبالغه‌آمیزترین تحسین‌ها از ناحیه ایرانیان مقیم هندوستان و اروپاست. ایرانیان در میان آثار با ارزش و شکوه و جلال اروپائی حرف میزنند که سرزمین آنها از هر جهت عالی‌تر است و در میان اروپائیان، در عین خوشگذرانی و خوشوقتی، آرزو میکنند که باز از سرچشمه شراب شیراز بنوشند و بانگ غزلهای حافظ گوششان را نوازش بدهد."

و یا این کلام حکیم فرانسوی ولتر (در صفحه ۸۰ از کتاب "خلقیات") که جنبه کلی دارد:

"مشرق زمینیها تقریباً" همه بنده و غلام بوده‌اند و از خصایص بندگی و بردگی یکی هم این است که در همه چیز با عراق و مبالغه سخن میرانند و بهمین ملاحظه علم بیان و فن فصاحت آسیائی مهیب و وحشتناک بود. "

و با این نظر پرفسور براون (در صفحه ۱۱ "خلقیات") :

"متأسفانه تقریباً" تمام ایرانیان باسواد و تمام مورخین یا شاعرند و یا شعرشناس و شعر دوست، و برای آنها سهل‌تر و لذت‌بخش‌تر است که تاریخ خود را مشحون به شعر نمایند تا آنکه اشعار خود را بتاریخ زینت بخشند. "

و هکذا نظر پرفسور ماسه ایرانشناس معاصر فرانسوی که پس از ذکر مقام شامخ علمای ایرانی در حدیث و فقه و اصول و تفسیر و حکمت الهی (در صفحه ۱۰۸ از کتاب "خلقیات") میگوید :

"اما در باب ایرانیان باید دانست که نفوذ آنها کمتر از آنست که بعضی کسان تصور نموده‌اند، علی‌الخصوص در موقعی که سخن از عکس‌العمل و واکنش روح آریائی بر ضد روح و طبیعت سامی بمیان آید، الخ. "

و همچنین مقداری سخنان دیگر که رویهم‌رفته جنبه کلی دارد و نمیتوان آنها را مدح و ذم ایرانیان بشمار آورد. مثلاً "قسمتی از گفته‌های دانشمند هلندی لوروین در باب وضع حکومت سلاطین صفوی که خود معاصر آنها بوده است (در صفحات ۷۶ تا ۷۹ از "خلقیات") (که لابد دانشمند ارجمند آقای استاد نصرالله فلسفی هم آنها را در کتاب گرانبهای خود در باره شاه عباس نقل فرموده است) همین حال را دارد و بی‌انصافی خواهد بود اگر آنها را در مذمت اخلاق عموم ایرانیان بشمار بیاوریم.

۲- اقوالی است در مدح و ستایش اخلاق ایرانیان و نگارنده (در صفحه ۱۱۰ "خلقیات") در مورد نقل اقوال ایراندوست بزرگ پرفسور براون مخصوصاً تذکر داده است که :

"این مرد شریف در تمجید و تحسین از ما ایرانیان و تمدن و فرهنگ ما سخنان بسیار دارد و کتابها تألیف کرده است که سرتاپا همه در مدح و ستای قریحه و نبوغ و استعداد و خصائل و صفات پسندیده ایرانیان است و جمع‌آوری آنها نیز کار دلپذیر و مفیدی خواهد بود. "

حتی فصلی مخصوص در کتاب "خلقیات" (از صفحه ۱۳ تا ۱۶) آورده‌ام که عنوان آن: "صفات پسندیده ایرانیان" است. در ضمن همین فصل چنین می‌خوانیم: "افراط و تعصب و بی‌انصافی دردی را دوا نمیکند. ما باید اعتراف نمائیم که ما ایرانیان هم مانند همه مردم دنیا ترکیب و معیونی هستیم از خوبی و بدی و زشتی و زیبایی و اگر در میان ما ایرانیان افرادی را... سراغ داریم که برآستی شایسته نام شریف آدمی نیستند... در عوض گروه انبوه خلق ازین عوالم بدور است و اکثریت کامل مملکت ما زیاد با این عوالم سر و کار ندارد... مردم صالح و کارکن و قانع و بی‌آزاری هستند و با سایر مردم دنیا فرق و تفاوتی ندارند و ابدًا مستحق اینکه دیگران آنها را بیدی نام ببرند نیستند."

۳- اقوالی است که حاکی بر ذم صفات ناپسندیده ایرانیان است و در حقیقت مقصود از نگارش کتاب "خلقیات" هم نقل همین اقوال بوده است تا هموطنان ما بیدار شوند و بمعایب اخلاقی خود متوجه گردند و در صدد اصلاح خود برآیند و یکی بیکی راههای این کار را هم در ضمن کتاب شمرده‌ایم و سرانجام باین نتیجه رسیده‌ایم که تنها راه اصلاح تعقل است و درین خصوص بتفصیل سخن رانده‌ایم. مقصود ازین مقدمات این بود که از ۱۱۶ (صد و شانزده) فقره اقوالی که از خودی و بیگانه در باب صفات خوب و بد و یا اظهار نظر کلی در "خلقیات" آمده است بقراری که خود نگارنده شماره کرده است (و البته ممکن است برای او اشتباهی رخ داده باشد) در حدود ۴۰ فقره اقوالی است که یا در مدح و ستایش ایرانیان است و یا حکم نظر کلی عاری از جنبه مدح و ذم دارد.

پس معلوم شد که مقداری از اقوالی که نقل شده است یا اساساً جنبه ذم و مدح ندارد و یا در مدح ایران و ایرانیان است و خود من نیز در خصوص اینکه بعضی از تفاوت‌های اخلاقی را که بین ما ایرانیان و فرنگیها موجود است نباید عیب و نقص شمرد (در صفحات ۱۶ بعد) مطالبی بیان نموده‌ام و مثلاً در صفحه ۱۷ چنین می‌خوانیم:

"پس معلوم میشود که هر قوم و ملت و هر گروهی از مردم بحیث علل و اسباب متعدد و مختلف دارای اخلاق و اطواری میشود که چه‌سا در نزد خودش

پسندیده و مقبول است. در صورتی که مردم دیگری آن را نمی پسندند و نکوهیده و مکروه می‌شمارند.

آیا از زمان ناصرالدین شاه بدینطرف که ما ایرانیان با فرنگستان آشنائی بیشتری پیدا کردیم و اهل قلم ما کم کم شروع کردند مثل فرنگیها مطالب اجتماعی را موضوع کتابها و مقالات و رسالعات خود قرار بدهند مانند میرزا آقاخان و سید جمال‌الدین افغانی و میرزا ملکم خان و طالب‌اوف و مؤلف سفرنامه ابراهیم بیگ و دهخدا و حتی روزنامه‌نویسهای آن دوره، و بعدها نویسندگان ما از قبیل م. دهخدا (محمد مسعود) و صادق هدایت و حجازی و دشتی و پس از آنها نویسندگان نسل معاصر که پیش‌کسوت آنها را باید صادق چوبک دانست بدون استثنا نگارشهایشان ته‌مه تلخی ندارد و از بدبینی حکایت نمیکند.

بله، دلم آزرده است (یا بوده است) و روزگار مملکت و مردم مملکت و اوضاع مملکت دلم را می‌سوزانده است (و مثلاً کیست که اوضاع ایران را در موقع "گودتا" و در سوم شهریور بخاطر بی‌آوردی یا بیاد براهائی که از گرسنگی و مرض دنیاگیر اسپانیولی پس از جنگ اول دنیائی گریبانگیر مردم ایران گردید بیفتد و دلش نسوزد) و البته "کی شعر ترانگیزد خاطر که حزین باشد". هرچه نوشته‌ام ته‌مه تلخ دارد و از تاریخ‌نگاری پیشینیان و طرز کار آنها ناراضی بوده‌ام و هستم و قسمتهائی از تاریخ گذشته خود مان که تاریخ‌نویسان ما آنها را با سلام و صلوات نوشته‌اند و بدان افتخار و مباهات کرده‌اند دل مرا می‌سوزانده است و امروز هم می‌سوزاند و تا روزی که مرد دانا و بصیر و با صلاحیتی پیدا نشود و صفحات تاریخ ما را چنانکه باید و شاید بر ایمان نویسد دل‌سوختن من باقی خواهد ماند و از دل و جان آرزو میکنم که در تاریخ‌نگاری ما حقیقت‌گوئی و طرفداری از راستی و شرافتمندی و شجاعت و شهامت جای تملق و خوش‌آمد گوئی و دروغ و چاپلوسی و کدائی را بگیرد و مواد بسیاری را که شادروان پیرنیا با همت بلند جمع‌آوری نموده است اساس قرار داده و با تشخیص منصفانه و عالمانه تاریخ گذشته ما را بنویسند.

بله، من همانطور که در کتاب "خلقیات" (در صفحه ۴۷) نوشته‌ام یقین

قطعی دارم که:

"خرد بما میگوید که شنوائی حقیقت و قدرت شنیدن حقیقت و راستی و

پذیرفتن آن هم مانند راست گفتن و صادق بودن و طرفداری از حقیقت و راستی از وظایف مقدس انسانی است و کسی که جرأت و قدرت شنفتن حرف راست و پذیرفتن حق و حقگوئی و راستی را (ولو از جانب بیگانه و دشمن هم باشد) نداشته باشد آدم کاملی نخواهد بود و شایستهٔ چنین نامی نیست، بلکه آدمی است مریض و علیل و ناقص که مانند آدمهای کور و کر و شل و چلاق فاقد یکی از اعضای فعال وجدانی است و مانند اشخاص افلیج درحقیقت ناقص و عاجزی بیش نیست و محتاج طبیب و معالجه و پرستار و دوا و درمان است و اگر نخواهد زیر بار برود همانا مستحق است که بیمار و ناقص و عاجز باقی بماند الی یوم القیامة."

من معتقدم که بسیاری از نویسندگان نامی ممالک دیگر هم که صد چون من خاک پای آنها نمیشویم مانند مولی‌یر فرانسوی و دیکنس انگلیسی و گوگول روسی و قبل از آنها سروانتس اسپانیولی و دانته ایتالیائی و آنهمه نویسندگان دیگر از ممالک اروپائی و امریکائی گذشته از توصیف احوال و اوضاع یکی از هدفهای اصلی و اساسی آنها همانا نشان دادن معایب و نواقص اخلاقی هموطنانشان و در نتیجه اصلاح حال آنها بوده است و همچنانکه در کتاب "خلقیات" (صفحه ۵۲) آمده است گوگول نویسندهٔ مشهور روس در مقدمهٔ کتاب خود "ارواح مردگان" که شهرت جهانی دارد میگوید:

"این کتاب را بدان نظر نوشته‌ام که معایب و نواقص ملت روس را نشان بدهم نه صفات حمیده و خصایل پسندیدهٔ او را. چون اگر کسی بخواهد تنها به نشان دادن چند نمونه از صفات بارز و فضایل و ملکات اخلاقی روسها در کتابی اکتفا کند تنها نتیجهٔ کارش این خواهد شد که اسباب تزیید خودپسندی و خودستائی و نخوت و کبر آن ملت را بی جهت فراهم سازد و بس".

من معتقدم که خوش‌آمدگوئی و خودستائی ضرر بسیار بما مردم ایران وارد ساخته و باید کم‌کم گوش مردم را بشنیدن حقیقت ولو تلخ هم باشد آشنا ساخت و کسی که بدین کار مبادرت بورزد خادم است نه خائن.

اقوالی که در "خلقیات" آمده است ولو از دشمن هم باشد "اندر نهان" نیست و در کتابها (گاهی مکرر) بچاپ رسیده است و من هم آنها را پنهانی برسم

سخن‌چینی برای مردم نقل نکرده‌ام و تصور میکنم اگر در طرز و شیوه کارم هم حای ایرادی باقی باشد بخود کار نتوان ایرادی وارد ساخت و اصل موضوع هم همین است.

در باب طرز و شیوه کار هم که در فوق اشاره‌ای بدان رفته‌است باید دانست که درین زمانهای اخیر در علم طبابت و روانشناسی و حتی در علم تعلیم و تربیت طریقه‌ای را توصیه مینمایند که به "شوک = Choc" موسوم است و من نیز هر چند نه طبیب و نه روانشناس و نه معلم و مربی ولی فکر میکنم که هزار سال است که بزرگان و عرفا و مشایخ و شعرا و حکما و پیران ما بصد زبان در لزوم اصلاح نفس با ما سخن رانده‌اند و نه تنها بهبودی در احوال اخلاقی ما حاصل نگردیده‌است بلکه شاید بتوان گفت که مرض فساد گاهی شدت هم یافته‌است. پس بلکه بتوان احتمال داد که شدت در عمل که نام دیگرش همانا "شوک" است خالی از فایده نباشد.

پایان کتاب با فصل مختصری که "دعای خیر" عنوان دارد پایان مییابد (صفحات ۱۵۹ و ۱۶۰) و پس از نقل دستور داریوش بزرگ که در سینه کوههای شامخ ایرانزمین در باره احتراز از دروغ و لزوم کیفر دادن بدروغو نقر شده‌است و نقل سخن هرودوت در باره راست‌گوئی ایرانیان کتاب را چنین پایان رسانده‌ام:

"باید از یزدان پاک درخواست نمائیم که ما را از شر و زبان دروغ که بزرگترین نشانه فساد و تنهکاری است در امان بدارد و زندگانی ما را سامانی ببخشد که محتاج بوام گرفتن از هیچ بیگانه نباشیم. باید دعا کنیم که در سایه اطلاحات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی وسیع و عاقلانه که هماهنگ با وضع دنیای آزاد و مرفه باشد روزگار ما ایرانیان رفته‌رفته چنان تغییر یافته دگرگون گردد که باز حتی دشمنان ما مانند مورخ یونانی دوهزار و چهارصد سال پیش (هرودوت) با همان لحن تعظیم و تکریم در حق خودمان و در حق فرزندان و فرزندان فرزندانمان با احترام و ستایش سخن براند.

سید محمدعلی جمالزاده